

## کلیات ملک الشعراء استاد محمد طاهر (هاتف) زیور طبع یافت

جناب ملک الشعراء استاد محمد طاهر هاتف از غنایم پر ثمر قرن بیستم افغانستان میباشند که در یک خانواده فاضل و ادب پرور پرورش یافته، والد مرحوم شان جناب محمد ابراهیم خان نیز شاعر بوده (داعی) تخلص میکردند و هم طبیب معتمد امیر عبدالرحمن خان بودند؛ غزلیات و قصاید از آن مرحوم باقیمانده است. پدر کلان مادری استاد هاتف، مرحوم عبدالنبی خان حکیم، طبیب حرم امیر عبدالرحمن خان، یک شخصیت فاضل و ادب پرور بودند؛ جد عبدالنبی خان، مرحوم لعل محمد خان، طبیب اعلی حضرت تیمور شاه درانی، از شعرای معروف زمان خود بوده (عاجز افغان) تخلص میکردند و پسر لعل محمد خان موصوف، مرحوم عبدالواسع خان طبیب حاذق و هم شاعر پخته بوده (واسع) تخلص میکردند و کلیاتی هم دارند، اعم از غزلیات، قصاید، رباعیات و همه اقسام شعر که در کتابخانه عامه کابل موجود است.

گویا ملک الشعراء استاد محمد طاهر هاتف که ۹۰ سال از عمر پر ثمرشان میگذرد، استعداد شاعری را با صلاح از هفت پشت به ارث برده و این استعداد را با علوم و فنون ادبی قرن بیستم صیقل نموده، شاعر و ادیب ممتاز بارآمده اند. استاد هاتف از فارغان پوهنهی حقوق و علوم سیاسی میباشند و سالیان متمادی در وزارت داخله کار کرده ماموریت اخیرشان قبل از تقاعد والی ولایت فراه بود، اما بحیث یک شاعر شناخته شده در اکثر مشاعره‌ها و محافل ادبی کابل دعوت و سپیم میشدند و اشعارشان در مجلات کابل بکثرت بنشر رسیده است. این شاعر وطن دوست بهنگام اشغال افغانستان توسط قوای شوروی مجبور به ترک وطن گردیده بالاخره بحیث پناه‌گزین بکشور امریکا رسیدند.

استاد هاتف با دو ملک الشعرای اخیر افغانستان، مرحومین قاری عبدالله خان و استاد عبدالحق بیتاب، مناسبات نزدیک داشته و از محضر آن دو استاد عالی مقام مستفیض گردیده است. استاد هاتف شخص با مطالعه، کتاب دوست، رفیق دوست، مجلسی و مهمان نواز بوده، کتابخانه غنیمتی مملو از تواریخ، دواوین شعراء و علوم و فنون ادبی دارند که عندالمطالبه بدسترس اهل ذوق قرار میگیرد، ولی با وجود عملیاتی قلبی و تکالیف جسمی، حافظه استاد الحمدلله آنقدر سالم و قوی است که هر چه در تلفون بپرسید فی البدیئه جواب میگویند و من از حافظه قوی و معلومات شان بسیار استفاده کرده‌ام. استاد هاتف از سیر مکتبهای ادبی واقف بوده بسبب هندی و خراسان اشعار نغز سروده، ابوالمعانی (بیدل) راهم بسیار دوست و هم به اونهایت ارادت دارد و از اشعار او بسیار استقبال کرده است. هکذا در کلیات هاتف از شاعران نامدار ایران، هند و افغانستان استقبالیه ها و مخمسات زیاد دیده میشود. اشعار استاد هاتف در جرید برون مرزی بوفرت نشر شده، خصوصا مجله آئینه افغانستان از بیست سال باینطرف افتخار نشر اشعار ملک الشعراء هاتف را اعم از بهاریه‌ها، قصاید، مخمسات، غزلیات، چیستانها و معماها داشته است.

جای بس مسرت است که ملک الشعراء هاتف به طبع کلیات خود تصمیم گرفتند، پسرانشان محمد عمر جان مشوق اینکار شده و برای طبع آن بکابل رفته است. این کلیات که من مروری بر آن داشته‌ام، یک کلیات عادی نیست، بلکه گنجینه ایست از علوم و فنون ادبی از قبیل غزلیات، قطعات، قصاید، رباعیات، دوبیتی‌ها، مسمطات شامل مخمسات، مسدسات، ترجیع بند و ترکیب بند، قافیه وردیف، چیستانها و معماها و مقاله ای در باب صنایع ادبی بارتباط دیوان مرحوم سردار رحیم شیون که اگر من مثالی از هر کدام ارائه کنم یک دفتر بیلزوم خواهد شد، زیرا هم وطن خواننده را باید تشویق کنم تا باین گنجینه نظر اندازد تا خود این عجایب را ببیند و از آن بیاموزد. استاد هاتف قطعات منثور زیاد دارند و نثر ادبی و پخته مینویسند، اما شاید بخاطر حجم ۹۰۰ صفحه‌ای کلیات، آثار منثورشان شامل آن نشده است.

یادآور میشوم که استاد هاتف در علم تقطیع و عروض دسترس وسیع دارند؛ من چند بار استاد را تشویق نمودم تا برای افغانهای مهاجر یک رساله در عروض و قافیه بنویسند؛ قرار بر آن شد که این رساله بقسم یادداشت‌های ماهوار در مجله آئینه افغانستان نشر گردد. اما تکلیف قلبی استاد و عملیاتی‌های بعدی آن فرصت را میسر نساخت. خدا کند بعد از طبع کلیات، فرصتی برای تدوین رسالهٔ عروض برای استاد میسر گردد.

ملک الشعراء هاتف در فن استخراج تاریخ ازدواجها، تولدات و وفیات بحساب ابجد که میراث ادب فارسی میباشد مهارت بخصوص دارند، من فقط یک مرثیه شانرا بمناسبت وفات شادروان استاد عبدالرحمن پژواک، بقسم نمونه درینجا اقتباس میکنم که تاریخ وفات آن مرحوم را بحساب ابجد در نظم قید کرده‌اند؛ ازین نوع مهارت‌ها در کلیات بوفرت دیده میشود.

در خاتمه مسرت و تبریکات صمیمانه، خود را بمناسبت طبع کلیات ملک الشعراء هاتف بخدمت استاد تقدیم داشته طول عمرشان را من حیث یک ستارهٔ ادبی در آسمان ادب افغانستان استدعا مینمایم.

پروفیسر داکتر سید خلیل الله هاشمیان

مانکلیر - کلفورنیا؛ مورخ ۲۰ نوامبر ۲۰۱۰

### در رثای پژواک فقید

|                                    |                                    |
|------------------------------------|------------------------------------|
| وا حسرتا که زندگی نقشی بر آب بود   | کوتاه تر ز فرصت عمر حباب بود       |
| لب تشنه میرویم در این دشت سوی آب   | غافل که آنچه در نظر آمد سر آب بود  |
| تا چشم وا کنیم که از خویش رفته ایم | گویی زمانه ساغر موج شراب بود       |
| از طول عمر خضر و مسیحا چه دیده اند | ما را باین دوروزه نفس اضطراب بود   |
| گاهی ز تند باد حوادث فردگی         | که ز آتش فسراق وطن التهاب بود      |
| یکسو بدرد غسرت و تبعید مبتلا       | وانسوی جان و دل ز جدایی کباب بود   |
| که خون ما ز کلفت دوران بشیشه شد    | که چشم ما ز رفتن یاران پر آب بود   |
| گفتند سر رسید به پژواک زندگی       | اینهم مصیبتی است که نا اجتناب بود  |
| زین شامتی پیام بخونابهٔ سرشک       | باید مدام پیچیدهٔ مژگان خضاب بود   |
| بی لقمه نیست این دهن باز مرگ هیچ   | سال از مدام در چلش این آسیاب بود   |
| پژواک مسرد عالم و دانش پژوه ما     | شخصیت ستوده و عالی جناب بود        |
| آن قلب پاک او اثر فیض صبح داشت     | رایش ز روشنی بمثل آفتاب بود        |
| پژواک ادیب و شاعر و سیاست چیره دست | او شاخص گزیدهٔ هر شیخ و شاب بود    |
| وارسته، وز تعصب و تبعیض بر کنار    | وجدانش پاک و شبسته تراز ماهتاب بود |
| بشتون هزاره تاجک از یک بدیده اش    | بی امتیاز ملت افغان حساب بود       |
| خلقی اسیر حرص و طمع گشته اند ووی   | براین دو خصم حاکم و مالک رقاب بود  |
| شعرش ز دل برآمده بردل همی نشست     | ابیات نغز وی همه از انتخاب بود     |
| سحر کلام وی به ندیمان مبرهن است    | وی بذله گوی و درسخن حاضر جواب بود  |
| اصرار داشت بسسکه بازادی بیان       | در این خصوص باعظما شکر آب بود      |
| دایم ز قید و بست حکومت رنج داشت    | آزاده طبع و راهرو انقلاب بود       |
| بسیار از مطالعهٔ ژرف فیض برد       | آئینهٔ سکندری وی کتاب بود          |

دیدش وسیع و طرز تفکر جهان شمول  
 او حرفتور مردم بکرسی همی نشاند  
 از نیروی فصاحت و وز منطق قوی  
 زان فکر تند داشت کلید معضلات  
 روشن نمود صفحه تاریخ باستان  
 علاقه مند رفعت نام و نشان قوم  
 در کار ملک داشت بجان و بتن تلاش  
 يك لحظه از خیال وطن سر بدر نکرد  
 در خاک برد داعیه وحدت وطن  
 هر چند از ضیاع المناك عمرها  
 جز صبر در مصاعب ایام چاره نیست  
 دنیا بچشم عقل لجن زار بیش نیست  
 کس را در این زمانه مجال در بگر کو  
 خوانم دعا که از پی آموزش گناه  
 یارب بلطف جمله گناهان او ببخش  
 پروردگار اجر عنایت کند بر او  
 ایزد عطا کند بکسانش شکیب و صبر  
 هفتادوشش ز عمر عزیزش گذشت حیف  
 عاشوره روز رحلت شان در پشاور است  
 عبدالرحمن تخلص پژواک را گرفت  
**هاتف** زخامه سال وفاتش سراغ کرد  
 (( پژواک را کریم پیوید به خلد هم ))

(( ۱۴۱۶ قمری هجری ))

در مجمع ملل نظرائش صواب بود  
 گفتار او بمستمعینش مجاب بود  
 در بحث و گفتگو طرفش لاجواب بود  
 هر کار بسته را سبب فتح باب بود  
 جهدش پی شناختن مام و باب بود  
 بلبل صفت نشیده سرای گلاب بود  
 از خدمتش بحد توان بهره یاب بود  
 او مرد صادق وطن افغان تاب بود  
 تا وقت مرگ دشمن هر انشعاب بود  
 باید ز غصه در تپش و پیچ و تاب بود  
 این مرگ و میر رسم جهان خراب بود  
 خرم روان آنکه برون زین خلاب بود  
 دار دو در برای ایاب و ذهاب بود  
 در حق بنده متوفی ثواب بود  
 نام مبارکت چو توآب و وهاب بود  
 از دیر باز وی بمسئلی مصاب بود  
 کاین مرگ سخت محنت ورنج و عذاب بود  
 مژگان بهم نهادن ویک لمحہ خواب بود  
 مدفن به سرخورد که وی را مآب بود  
 کو معتقد به کیفر خوب و خراب بود  
 خوش مصرعی نوشت بدین آب و تاب بود  
 در بارگاه بادشهان بار یاب بود

از طبع استاد محمد طاهر هاتف - انتخاب داکتر هاشمیان

اقتضا بر غزل فرخی یزدی

(شبکه در بستم و مست از می نابش کردم ماه اگر حلقه بدر کوفت جوابش کردم)

### رگ خواب

دل که در تاب رخ دوست کبابش کردم  
لحظه رنج جحیم و نفسی عیش نعیم  
قرب جستم بدر یار علی رغم رقیب  
شبکه دل یادسپه مستی چشمان تو داشت  
آن پری چهره زگیسو بر رخ انداخت نقاب  
بهر پامالی جان و دل من مکث نکرد  
دیدم آنروی عرفناک و برفتم از خویش  
دوش نامش بزبان برد مرا خواب وصال

آنکه دایم بدل و دیده من دارد حضور

کافرم **هاتف** اگر ذکر غیابش کردم

ای وطن ای سر زمین آریا

از تو روشن سر بلندیهای قوم

فطرت و ارستگی آزادگی

زادگاه راد مرد و رزم جوی

تازه گیهایت جنون جوش بهار

دیدمت در خواب ای امام عزیز

خون عالم گر بریزد گو بریز

یادگار و ماندگار قرنها

در تو پنهان ساز و برگ بی بها

خصلتت بر خویش کردن اتکا

گاهوار فاتح و کشور کشا

در طری با خطه خلد آشنا

کین سخن تاکید میداری بما

کی دهم زین پس بدشمن جای با

گر بافتاده ای عصا بدهید

جان بر لب رسیده را ز کرم

بگرسنه مسافری همکیش

چون طبیب شفیق بر رنجور

ور بعریان تنان صیف و شتا

دارد آن اجر را که مشکى آب

با وطن گر صادقیم **هاتف** کنیم

بند وی با قطره خون خود بجا

☆☆☆

وصف اینار میکند **هاتف**

ندهید یکدو **هاتف** یا بدهید